**مدت: 36 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بحث در تقرير سوم يا دليل سوم بعد از نصوص بود که استدلال بود به اين که عقل در موارد شک در حکم الزامي بعد الفحص يدرک البرائة و باز ضم قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» اثبات مي‌کنيم که پس برائت شرعيه هم وجود دارد و ثابت است.

 اشکالاتي در اين جا عرض کرديم، اشکال اول اين بود که اين مبنا مبني بر اين است که حق الطاعه‌اي نباشيم و الا صغري مقبول نيست کما ذهب اليه شهيد الصدر و اشکال اين بود که کبري مقبول نيست که «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» اين ثابت نيست. اين جا يک استثنائي يک توضيحي لازم دارد روي اين کبري که ديروز کرديم بعداً مي‌گوييم اين که گفتيم ثابت نيست اين من حيث هو هو هست يعني لو کنّا نحن و هم اين که عقل دارد اين حرف را مي‌زند يعني درک مي‌کند ما دليلي نداريم بر اين که شارع در اين موارد جعل حکم فرموده است، ملزمي بر اين جهت وجود ندارد عقلاً. اما اگر ضم بکنيم به اين مطلب رواياتي که در فقه وارد شده، در مأثورات از ائمه عليهم السلام وارد شده، يا از رسول خدا(ص) که ما مِن واقعةٍ الا اين که يک حکم شرعي دارد، اگر اين ثابت باشد بنابراين در مواردي که عقل قبح چيزي را درک مي‌کند، يا مفسده يک چيزي را درک مي‌کند آن هم مفسده ملزمه، در اين موارد شارع مي‌خواهد... طبق آن روايات شارع اين جا حکم دارد، آيا مي‌شود حکم شارع برخلاف قبح قطعي باشد که عقل درک کرده؟ احتمال نمي‌دهيم. مثلاً عقل مي‌گويد ظلم قبيح است، مي‌گوييم ملازمه‌اي بين اين درک عقل و اين که شارع حتماً فرموده باشد به عنوان قانون شرع که ظلم حرام است وجود ندارد. اين را قبول،‌ اما چون خودش فرموده من در همه جا حکم دارم، پس مي‌دانيم راجع به ظلم هم حکم دارد، حالا آيا مي‌شود حکم شارع در مورد ظلم وجوب باشد، ظلم واجب باشد؟ مي‌شود حکم شارع در مورد ظلم استحباب باشد، کراهت باشد، اباحه باشد؟ نمي‌شود چيز عقلي که مفسده مسلم دارد يا قبيحي است که قطعي است و به عناوين هم فرق نمي‌کند، مثل دروغ نيست قبح آن، ظلم هر جا صادق باشد قبح همراهش است، در اين موارد قهراً چون عقل يحکم به ضم آن روايات، حالا بعضي آن روايات را اشکال مي‌کنند يا سنداً يا دلالةً که شارع فرموده من همه جا حکم دارم. اگر آن ثابت بشود و کسي آن را قبول کند بنابراين مي‌گوييم شارع اين جا شارع حکم دارد، عقل هم که قبيح مي‌داند پس حکم شرع حتماً آن چهار تا نيست و حتماً اين جا حکم شرع وجوب است. يا اگر مصلحت ملزمه را درک کرد. اگر مصلحت ملزمه را درک کرد به طور حتم و جزم، مثلاً عقل درک کرده که اختلال نظام اين قبيح است يا آن چه که ملازم به اين هست اين که بايد مردم يک سرپرست داشته باشند، تا انتظام امور ببخشد، اين را عقل، مصلحت ملزمه آن را درک مي‌کند. در اين جا شارع آيا حکمي دارد يا نه؟ آن روايت مي‌گويد شارع اين جا حکم دارد. آن حکمش چي مي‌تواند باشد؟ اين که حرام است سرپرستي مردم، اين که مکروه است، اين که مستحب است، اين که مباح است؟ اين‌ها جور در نمي‌آيد با اين که اين مصلحتش ملزمه است. پس اگر مصحلتش ملزمه است لااقل حرف نزن تا خودشان سراغ همان مصلحت ملزمه بالطبع مي‌روند ديگه، عقل‌شان درک مي‌کند. اما اگر بگوييم مستحب است مي‌گويد پس جواز ترک دارد. بگويي مباح است مي‌گويد پس مباح است، جواز ترک داريم. اگر بگويي مکروه و حرام است که واويلا. پس بنابراين اين جا مي‌فهميم حکمي که دارد چيه؟ وجوب است. که فرمود لابد للناس من اميرٍ من برٍّ أو فاجر. اين چاره نيست اين بايد باشد.

 پس بنابراين اين که قاعده ملازمه را انکار مي‌کنيم، نفي مي‌کنيم اين من حيث هي‌هي هست. اما باتوجه به آن روايات نه، هر جا عقل درک کرد قبحي را، يا مصلحت ملزمه‌اي را در اين موارد بايد گفت که حکم شرع هم طبق همان حکم عقل است به خاطر آن روايت. پس اين مي‌شود عقل غيرمستقل، عقل مستقل که از شرع هيچ استمدادي نکنيم، استعانه‌اي نجوييم نه، چنين دليلي نداريم که عقل چيزي گفت بايد شرع هم به عنوان قانون بفرمايد.

 اين تتمه‌اي بود راجع به آن کبري.

س: ...

ج: ما در آن مصلحت ملزمه کشف نکرديم که براي همه ازمنه است. آخر مصلحت ملزمه اين است که با کسر و انکساراتش، با کسر و انکساراتي که با توالي و حواشي و عناوين ثانوي، همه چي پيدا مي‌کند. عقل يک چيزي را که مي‌گويد همه اين‌ها را حساب کرده مي‌گويد اين جا لازم است.

س: ... حکم شارع به چه صورت است؟

ج: چون گفته هرجا حکم دارم.

س: ...

ج: آخه اين مي‌گويد همين الان هم ملزم است ديگه، اما نجاست حديد را، ما عقل‌مان چنين چيزي را نگفته.

س: نه، مي‌گويم شايد از آن سبک حکم‌هايي باشد که شارع ...

ج: دارم مي‌گويم آن که گذاشته چنين مصلحتي را در آن درک نکرده، اگر چنين مصلحتي درک کرديم که تأخير هم نمي‌شود انداخت، مزاحمي ندارد، عنوان ثانوي هم بر آن نيست، اين را درک کرده. بله وقتي اين را درک کرد همين است.

و الان چون در شرع خودش فرموده چي؟ فرموده ما من واقع، اين که من حکم دارم يعني شريعت که تمام... پيامبر در حجة الوداع است که فرموده که هر چيزي را حتي عرش الخدش، يا در روايات هست که حضرت اين طوري کردند گفتند به اندازه همين،‌ که يک ذره وقتي اين جوري مي‌کنيد يک ذره مثلاً سرخ مي‌شود. فرموده حکم اين را هم شارع بيان کرده، هيچ واگذار نکرده، همه جا حکم دارد. اگر همه جا حکم دارد، اين جا هم عقل درک کرد که اين حکم قبيح است غير از اين، غير اين ظلم است. اگر حکم نداشته باشد،‌ نگفته باشد که من همه جا حکم دارم مي‌گوييم شايد به همين عقل واگذار کرده. اما چون خودش اخبار کرده است به اين که من همه جا داراي حکم هستم،‌ آن وقت مي‌گوييم اين حکمش چي خواهد بود؟ خلاف عقل؟ اين که نمي‌‌شود.

س: ...

ج: بله، اين فرمايش شما درست است اما اشکال اين است که آن حرف نادرست است. يعني مثل محقق اصفهاني که مي‌فرمايد ملازمه هست بين حکم عقل و عدم حکم شرع، آن قهراً تخصيص مي‌خورد، آن ادله‌اي که گفته همه جا من حکم دارم تخصيص مي‌خورد الان آن جايي که عقل حکم داشته باشد. چرا؟ چون استدلال مرحوم... نه لغويت است، اشکالش استحاله است، ايشان چون مي‌فرمايد توارد علتين عند معلول واحد مستحيل است،‌ شما داعي نفساني که داري، چون حکم عقل شماست، شارع بخواهد ايجاد داعي و جعل حکم بکند پس معلوم مي‌شود آن داعي قبلي، داعي عقلي که از بين نمي‌رود که، آن وجود دارد. يک داعي ديگر هم شارع بخواهد با حکمش ايجاد بکند پس مستلزم اين است که آن معلول با دو داعي، با دو علت بخواهد موجود بشود. استدلال ايشان اين است. اين استدلال جواب دارد که اين تشديد مي‌شود. ثانياً اين باب مثل آن ابواب که نيست، يک کسي ممکن است دنبال حکم عقلش نباشد، اصلاً داعي براي او ايجاد نمي‌کند، شرع ايجاد کرده. و حالا چيزهاي ديگري که در باب خودش گفته مي‌شود. بنابراين اگر آن استدلال عقلي را بپذيريم قهراً آن ادله‌اي که مي‌گويد ما هرجا حکم داريم به خاطر اين قرينه عقليه تقييد بشود که همه جا حکم داريم الا اين که عقل حکم داشته باشد، اما چون آن حرف تمام نيست ما داريم روي مسلک تحقيق صحبت مي‌کنيم، روي مختار داريم صحبت مي‌کنيم، مي‌گوييم در حالي که فرمايش ايشان را قبول نداريم،‌ پس بنابراين اگر انکار قاعده ملازمه را مي‌کنيم من حيث هوهو است، اما باتوجه به آن روايات هر جا که عقل حکم داشته باشد مي‌گوييم حکم شرع هم به خاطر آن روايات، طبق حکم عقل است.

س: ...

ج: اين که استدلال انکار قاعده ملازمه است. اهتمامش به همان اندازه‌اي است که...

س: ...

ج: نه، ولي چون فرموده من حکم دارم.

س: حکم دارم در جاهايي که...

ج: نگفته در جاهايي، مي‌گويد همه جا ديگه.

س: ...

ج: يعني بر اين ظلم حکم ندارد؟ اين از واضحات شريعت است که ظلم حرام است در اسلام، نه اين که واگذار به حکم عقل کرده.

س: ...

ج: نه، پس مي‌شود، پس دارد. شما مي‌فرماييد مي‌خواهد بگويد در غير آن جاها، نه ما خيلي جاها مي‌بينيم که عقل دارد، شرع هم دارد. يعني قانون دارد، ارشاد هم نيست بلکه قانون دارد و جعل عقاب براي‌ آن کرده. گفته کسي که اين جوري است فاسق است، احکام عدالت بر او بار نمي‌شود و هکذا. ولي عقل ما نداريم، اين قواعد شرع است، مِن احکام شرع است.

 اين هم راجع به کبري. يک اشکال ديگري که عرض کرديم اين بود که...

س: ...

ج: نه، مقصود فرمايش ايشان اين نيست که هيچ جا درک نمي‌کند. يعني معمولاً مصالح و مفاسد احکام بر ما مخفي است،‌ ما خبر نداريم، مخصوصاً با معارضاتش. حالا مثلاً ما چه مي‌دانيم نماز صبح مصلحت اين است که دو رکعت باشد، نماز ظهر چهار رکعت باشد، آن جهر باشد اين اخفاء باشد. چرا مصلحت اين که حتماً روزه واجب در شهر رمضان باشد، در هر سال هر کسي هر ماه را مي‌خواهد انتخاب بکند و روزه بگيريد، اين جوري نفرموده، ما اين‌ها را نمي‌دانيم. معمول احکام، اين‌هايي که تعبديات هست، اما ايشان نمي‌خواهد انکار کند که عقل ما نمي‌فهمد که ظلم قبيح است و امثال اين‌ها. يک واضحاتي داريم، بله اکثر موارد ما مصالحش را به نحوي که حتي با مقارناتش و عناوين آخر و با مصلحت تدريجيت در جعل احکام و اين‌‌ها چه جور مي‌شود معمولاً نمي‌دانيم،‌ اما نه اين که هيچ جا نمي‌دانيم.

س: ...

ج: بله قبول است و الا خود ايشان مثلاً در امور حسبيه، ايشان و غير ايشان آن‌هايي که ولايت فقيه را از نظر ادله اشکال مي‌کنند، در امور حسبيه همه‌شان قبول مي‌کنند. حکم عقل است چون در مورد امور حسبيه يعني آن که لايرضي الشارع باهمال آن همه قبول دارند. اين حکم عقل است، اين حکم عقل قطعي و بديهي است، روايت نمي‌خواهد.

 اشکال سومي که مطرح کرديم اين بود که يک حرفي در کلمات بزرگان هست که آن حرف اين جا هم مي‌آيد و آن که گفتند، آن‌هايي که قاعده ملازمه را قبول دارند گفتند مصب قاعده ملازمه سلسله علل احکام است نه معاليل. اين حرف را اگر به اطلاقه بخواهيم بگيريم اين حرف در مانحن فيه هم مي‌آيد چون ما بحث اين که اين جا برائت است يا احتياط است در سلسله معاليل يعني بعد الفراغ عن الحکم که شايد حکمي باشد. در مبادي حکم که نيست،‌ مصالح و مفاسد برای مبادي حکم است که سلسله علل پس مي‌شود. اما اين که بعد الحکم اگر فرض حکمي باشد، وظيفه ما در قبال اين حکم عند العلم به آن، يا علمي به آن، عقل مي‌گويد وظيفه تو چيه؟ اطاعت است. عند الشک در آن، عقل مي‌گويد وظيفه‌اي نداري. و او هم حق عقاب تو را ندارد. پس عند العلم و العلمي عقل مي‌گويد وظيفه تو اطاعت است، اگر اطاعت نکردي استحقاق عقوبت دارد و او يستحق که تو را عقاب بکند و در مرحله شک در آن بعد الفحص مي‌گويد وظيفه‌اي نداري براي اطاعت و استحقاق عقوبت هم نداري اگر مخالفت کردي با آن واقعه، او هم اگر عقاب کند قبيح است. اين حرف‌ها که آن جا مي‌گويد اطاعت کن اين جا مي‌گويد وظيفه‌اي نداري برای بعد الحکم است که مي‌شود سلسله معاليل. اگر اين اطلاقش را بپذيريم که مصب قاعده ملازمه اين جا نيست و آن جاست قهراً گفته مي‌شود اين در اين جا هم از راه قاعده نمي‌توانيم ولو قاعده ملازمه را قبول داشته باشيم.

اما اين مسأله درست است که ما بگوييم هر چه در مقام معاليل هست اين نمي‌تواند مصب قاعده باشد؟ اين برهاني نداريم. مي‌گوييم هر چه در معاليل است به طور کلي برهان ندارد. هر جا محذور دارد نلتزم به، هر جا محذوري ندارد ولو در سلسله معاليل است مثلاً وجوب مقدمه که عقل درک مي‌کند لزوم اتيان به آن را در سلسله علل است يا معاليل است؟ در سلسله معاليل است يعني وجوب صلات را فهميده، شارع جعل کرده صل را، يجب الصلاة را جعل کرده، حالا بعد از اين که چنين وجوبي دارد عقل مي‌گويد مقدمات را بياور. اين جا حالا اگر کسي بيايد بگويد، رواياتي بيايد بگويد مقدمه واجب را هم واجب مي‌کند شارع، ما که نمي‌گوييم وجوب مقدمه واجب شرعاً ممتنع است، مي‌گوييم دليل نداريم، لزوم ندارد. اگر جعل بکند اشکال دارد، بگوييم اين در سلسله معاليل است؟ نه، جايي اشکال دارد که مثل اطع باشد، اطاعت باشد، آن جاست که به خاطر برهان تسلسل فرمودند. بنابراين آن اطلاقي که در کلمات هست که در سلسله معاليل نمي‌شود اين احتجاج به اين حرف و اين اشکال جدلي است، يعني هر کسي اين مبنا را قبول دارد در اصول و اين جور صحبت مي‌فرمايد به او مي‌شود گفت اين جا نمي‌تواني استدلال بکني چون در سلسله معاليل است. اين اشکال اشکالٌ جدلي علي طبق مبناي کسي که آن حرف را علي الاطلاق مي‌زند. اين بحث راجع به اين دليل سوم و تقرير سوم.

آخرين دليل در اين جا اجماع است که به اجماع استدلال شده براي اثبات برائت شرعي.

شيخ اعظم قدس سره فرموده اين اجماع دو تقرير دارد؛ محقق خويي قدس سره در مصباح فرموده سه تقرير دارد و بحثي که شيخ اضافه دارد اين است که حالا اين تقارير ثلاثه يا دو تا تقريرين که ايشان مي‌فرمايند اين راه اثباتش چيه، چه جور مي‌توانيم اين اجماع را کشف بکنيم؟‌ که سه راه براي آن بيان فرمودند ايشان.

اما اين تقارير ثلاثه که حالا فرمايش شيخ هم در آن وجود دارد.

تقرير اول اين است که بگوييم همه علما من الاصوليين و الاخباريين اتفاق دارند و اجماع دارند بر اين که هر جا حکم شارع نه به نفسه و نه به طريقه براي انسان روشن نشد در آن جا عقاب قبيح است. يا بهتر بگوييم استحقاق عقاب وجود ندارد. اين تقرير اول.

 اين تقرير اشکال اولش اين است که اين حرف درست است، يعني اخباري‌ها هم قبول دارند، اصولي‌ها هم قبول دارند، همه اين را قبول دارند الا قائلين به حق الطاعه که عده کمي هستند. و الا اين را قبول دارند معمولاً اما اين مسألةٌ عقليةٌ لا شرعية. اجماع بر يک مسأله عقلي يا عقلايي کاشف از حکم شرع نيست. اين هذا اولاً.

ثانياً اين اجماع بر کبري است که اگر...... اين است ديگه. مي‌گويد اگر حکم شارع بنفسه أو بطريقه براي شما مخفي بود، لم يصل اليکم آن جا شما استحقاق عقاب نداري يا عقاب قبيح است. اين کبري است. إنّما الکلام در صغري است که آيا در شرع در شبهات حکميه، طريقي شارع براي ما جعل نکرده؟ به ما نگفته احتياط؟ اگر احتياط گفته باشد به نفسه نرسيده اما به طريقه دارد مي‌گويد من دست از آن برنداشتم اگر باشد. پس بنابراين اين اجماع به اين نحو اگر تقرير بشود و مصب اجماع را اين قرار بدهيم که حالا گفتيم اين يک چيزي نيست که با آن امري ثابت بشود که در مقابل اخباري، اصولي بتواند به اين استناد بکند.

س: ...

ج: بله، آن جا ندارد، او مي‌گويد همه اين جاها اخبار ادله احتياط ...

س:...

ج: بله ديگه، مي‌گوييم اين اجماع بر کبري است، صغري بايد اثبات بکند. مي‌گوييم که الان ما مي‌خواهيم با اجماع چي را اثبات بکنيم؟ برائت شرعيه در شبهات حکميه اثبات بکنيم. وقتي مي‌خواهيم اين را اثبات بکنيم پس بايد هم صغري درست باشد هم کبري درست باشد، شما اجماع بر کبري داريد ادعا مي‌کنيد، اين کبري را که همه قبول دارند.

س: ...

ج: بله، شما هر قضيه کليه که مي‌گوييد يعني چي؟ يعني همين،‌ يعني هر جا،‌ هر صغرايي، هر صغرايي اين جوري است به چه درد ما مي‌خورد. هر صغرايي که اين جوري است همه قبول دارند اما إنما الکلام در اين که اين صغري وجود خارجي دارد؟

س: ...

ج: همين جور داريم اشکال مي‌کنيم ديگه.

س: ...

ج: قبول دارم کبري را،‌ حرف‌شان در صغري است پس بنابراين با کبري نمي‌شود به جنگ اخباري رفت. آن که مي‌گويد من قبول دارم، من دارم مي‌گويم شارع اين جا درست است که به نفسه حکم را نمي‌داني، به طريقه مي‌داني پس چه فايده دارد.

اين تقرير اول....

س: ...

ج: نه، گفتيم اخباري و اصولي هر دو قبول دارد که اين جا استحقاق نيست و قبيح است عقوبت. مسلک حق الطاعه مي‌گويد نخير.

س: ...

ج: بله، آره همه قبول دارند که عقل اين را درک مي‌کند، اجماع دارند بر اين حکم عقل.

س: ...

ج: آن حرف قبل است ديگه، ما به اجماع مي‌خواهيم تمسک بکنيم. آن که حرف قبل است که ما حکم به الشرع حکم به الشرع آن تقريرهاي قبل است، اين اين است که نه همه فقهاء و اصوليون و علماي اسلام من العامة و الخاصة حتي،‌ اخباري کان أو اصولياً، همه اين‌ها اين حرف را قبول دارند، حالا کار نداريم عقلي بگوييم، اين حرف را. مي‌گوييم اين حرف را قبول دارند که اگر حکمي نه بنفسه برسد،‌ نه بطريقه،‌ اگر اين نرسيد به هيچ کدام،‌ اين عقاب آن جا نيست،‌ قبيح است يا استحقاق عقاب نيست. حالا اين تعبيرات اين بزرگان هم اين جاها مثلاً شيخ فرموده نه به عنوان خودش، نه به عنوان .....

«أما الاجماع فتقريره من وجهين: الأول دعوي اجماع العلماء کلهم من المجتهدين و الاخباريين علي أنّ الحکم فيما لم يرد فيه دليلٌ عقلي أو نقلي علي تحريميه من حيث هو هو» يعني حکم واقعي «و لا علي تحريميه من حيث أنّه مجهول الحکم» من حيث أنّه مجهول الحکم مقصودشان اين نيست که تحريم نفسي،‌ يعني همين ادله احتياط نرسيده، ... «فيه البرائة و عدم العقاب علي الفعل» که گفتيم بهتر اين است که بگوييم عدم استحقاق تا آن اشکال‌هايي که مثلاً در آيه تعذيب مي‌شد در کجا مي‌شد که فقط نفي عقاب مي‌کند، مي‌گويند شايد استحقاق باشد و اصولي دنبال نفي استحقاق است آن اشکال ندارد، چون واقعاً همه قبول دارند استحقاق هم نيست. الا حق الطاعه‌اي‌ها.

آقاي خويي به جاي اين عبارت شيخ عبارت بهتري را به کار بردند که تحريم من حيث أنّه مجهول الحکم،‌ نفرمودند. چون يک خرده توي آن مسامحه است. فرموده ... به عنوان واقع نه، به عنوان طريق به آن. طريق يعني به دلالت التزام بگويد دست از آن برنداشتم.

س: ...

ج: چون تحريم نيست من حيث أنّه مجهول الحکم. اين تحريم نيست،‌ حرمت جعل نمي‌کند. بيانش اين است که حرف طريقي دارد مي‌زند، مي‌گويد اگر واقعي باشد دست از آن برنداشتم.

خب اين بيان و اشکالش هم اين است.

س: ...

ج: چرا، عرض مي‌کنيم که به جنگ آن‌ها نرويم و الا اگر ادله احتياط قبول است بله. ولي اشکال اول اين است که بالاخره اين اجماع کاشف از حکم شرع نيست مگر ببريم به آن بيان قبلي که وقتي عقل گفت شرع مي‌گويد آن جوري.

بيان دوم اين است که اين جوري بگوييم؛ بگوييم اجماع داريم بر اين که هر چيزي که نه شما علم به آن داريد، نه به نحوي طريق به آن داريد اين حلال واقعي است. هر چيزي که علم به آن نداريد؛ به حرمتش يا به وجوبش، و طريقي هم به آن نداريد به نحوي من الانحاء، اين حلال واقعي است،‌ بر اين اجماع داريم. اين هم اگر باشد اشکالش اين است که باز اين اتفاق بر کبري است. اما صغري چي؟ اخباري مي‌گويد داريم؛ ادله احتياط. پس باز اصولي از اجماع اين چنيني طَرفي برنمي‌بندد که بخواهد مسلک خودش را در مقابل اخباري اثبات بکند. اخباري هم مي‌گويد من با تو موافقم،‌ اين کبري را من قبول دارم.

علاوه بر اين که اين تقرير دوم تقريري است که در مصباح الاصول فرموده و شيخ اين تقرير را ندارد. ايشان اين اضافه را دارند.

«الثاني دعوي الاتفاق علي أنّ الحکم الشرعي المجعول في موارد الجهل بالاحکام الواقعية و عدم وصولها بنفسها لا بطريقها هو الاباحة و الترخيص» در اين جور مواردي که چنين آدرسي داشته باشد که شما شک در حکم آن داريد و حکم واقعي به شما نرسيده، و نه به نفسه و نه به طريقه. هر جا چنين آدرسي وجود داشته باشد آن جا حکم واقعي شرع اجماع داريم چيه؟ حکم واقعي شرع اجماع داريم که اباحه است.

خب اين هم اشکالش همان است که در آن جا گفتيم که فرض کنيم اين هست، اين اجماع بر کبري است،‌ اخباري صغراي آن بار کرد. علاوه بر اين که اين کبري هم ثابت نيست. کجا ما دليل داريم و اتفاق داريم که هر جا اين چنيني است يک ترخيص واقعي وجود دارد، حکم واقعي ترخيص است؟

س: ...

ج: نه،‌ آدرس گفتيم... مي‌گويد هر جا اين جوري بود بدان من شارعِ دارم به تو خبر مي‌دهم، هر جا چنين حالتي براي تو پيش آمد بدان حکم واقعي من در اين جا اين هست.

س: ...

ج: اين جا حکم ظاهري ندارد بله.

اين هم يک حرف. فلذا چون چنين ادعايي خيلي موهون است گمان کنم به خاطر اين، شيخ اين جور تقرير اصلاً نفرموده. اين تقرير ثاني.

تقرير ثالث اين است که اين جور گفته بشود که ما اجماع داريم بر اين که حکم ظاهري در اين چنين مواردي برائت است، ترخيص است. اين جور کبري اگر داشته باشيم و اگر اين ثابت بشود به جنگ اخباري مي‌رود. چون اجماع داريم بر چي؟ براي اين که هر جا شبهه حکميه بود آن جا حکم برائت است، اين اجماع بر اين است پس اين ثابت مي‌شود. پس بنابراين وقتي ثابت شد اخباري هر چي روايت هم بخواهد براي ما بياورد به او مي‌گوييم آقا اين روايت مخالف اجماع است، يا به قرينه اجماع بايد در آن تصرف بشود، حمل بر استحباب بشود، يا مخالف است،‌ اگر حمل براستحباب نمي‌شود بشود خلاف اجماع است و حجت نيست. چون اجماع داريم بر اين که حکم ظاهري در اين ظرف برائت است.

«الثالث» تقرير سوم؛ «دعوي الاتفاق علي أنّ الحکم الظاهري المجعول» دومي را نگفتيم ظاهري. «إنّ الحکم الظاهري المجعول في موارد الجهل بالاحکام الواقعية و عدم وصولها بنفسها هو الاباحة و الترخيص» حکم ظاهري آن اين هست. الاباحة و الترخيص. «و هذا الاتفاق لو ثبت لأفاد» اين آخري بله. «و لکنه غير ثابت» اما اين دعوا درست نيست. اشکالش چيه؟ ما چنين اتفاقي نداريم، اخباري‌ها مخالف هستند. «کيف و قد ذهب الاخباريون و هم الاجلاء من العلماء الي أنّ الحکم الظاهري هو وجوب الاحتياط» چطور شما چنين ادعايي مي‌خواهيد بکنيد. پس بنابراين ما.... حالا فرمايشي که شيخ دارند که ديگه حالا آن را... شيخ اعظم قدس سره اين جا يک مطلبي را که وارد آن شدند علاوه بر اين که حالا ما اجماع را گفتيم سه تقرير دارد يعني مصب اجماع مي‌شود آن باشد، اين باشد، اين باشد. معقد اجماع آن باشد اين باشد،‌ حالا حرف سر اين هست که اين اجماع را از کجا به دست بياوريم؟ شيخ سه راه براي آن فرموده که کلمات فقهاء را ببينيم، چه ببينيم که اين فرمايشات را فرموده. حالا اين انشاء الله فردا يک اشاره‌اي به آن مي‌کنيم و بعد وارد دليل بعد مي‌شويم. دليل بعد استصحاب است که آن را هم بحث کنيم که گفتند به استصحاب مي‌توانيم تمسک کنيم. و صلي الله علي محمد و آله.

**پايان.**